

تأملی جامعه‌شناختی دربارهٔ جامعهٔ موعود؛ زمینه‌ها و شرایط

سید مهدی اعتمادی فرد*

چکیده

تغییرات معاصر، زمینه‌ها و امکانات متعددی را فراهم کرده که در شکل‌گیری وضعیت‌های اجتماعی آتی، تأثیری انکارناپذیر دارند. در نوشتار حاضر با توجه به این‌گونه تغییرات، به دنبال بررسی جامعه‌شناسانهٔ امکانات معاصر در ارتباط با جامعهٔ موعود و زمینه‌های آن هستیم. در مقایسهٔ اجتماعات بسیط اولیه با جوامع امروزی، می‌توان شکل‌گیری تغییرات اساسی را دید که به تدریج، حیات انسانی را دستخوش دگرگونی کرده است. مبنای حیات اجتماعی امروزی، جوامعی هستند که به صورت شبکه‌ای و در هم تنیده، با دیگر اعضا و خرده‌نظام‌های خود در ارتباطند؛ به گونه‌ای که تغییرات در یک حوزه، به دگرگونی در دیگر حوزه‌ها می‌انجامد. این در حالی است که اجتماعات پیشین، چنین پیوستگی ارگانیکی نداشتند. از این رو با موضوعی تازه سرو کار داریم که در سطحی فراملی و جهانی، دچار همسانی و همگونی شده است. الگوی چنین موضوع تازه‌ای عمدتاً با به کار گرفتن رویکردهای جامعه‌شناختی قابل تفهیم و تبیین است.

به منظور پاسخ‌گویی به پرسش اصلی تحقیق، تلاش شده است با به‌کارگیری رویکردی جامعه‌شناختی، فرایندهای اجتماعی معاصر و امکانات، زمینه‌ها و شرایط تاریخی مربوط به جامعهٔ موعود با تأکید بر فرایندهای تمایز در ساخت اجتماعی و عقلانی شدن در دوره معاصر، تبیین شود.

واژگان کلیدی

ارتباطات فراملی، تمایز ساختی، روابط فراگیر، عقلانی شدن، قواعد جامعه‌ای، مهدویت، نظام شبکه‌ای، همگونی عمومیت یافته.

* استادیار و عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران. (etemady@ut.ac.ir)

با بروز تغییرات مدرن در سطوح نهادی و ساختاری، به ویژه انقلاب‌های صنعتی و شهری، موضوع تازه‌ای با عنوان جامعه شکل گرفت که تا پیش از آن وجود نداشت. سطوح ارتباطات گسترش یافت و وضعیت به هم پیچیده‌ای ایجاد شد و زمینه را برای بروز همگونی‌های عام به وجود آورد؛ به گونه‌ای که اجزای متمایز و جدا از یکدیگر دارای ارتباطات متقابل نهادی و ساختی شدند. شاخص چنین امری، اثرپذیری از تغییرات صورت پذیرفته در حوزه‌های مختلف است. هنگامی که در بخشی از ساحت‌های جامعه تغییر ایجاد شود، دیگر اجزا نیز از آن تأثیر می‌پذیرند و دستخوش تغییر می‌شوند. تمامی این موارد، حاکی از آن است که در دوره معاصر، شاهد بروز وضعیت نوظهوری هستیم که تا پیش از این وجود نداشت. اساساً جامعه‌شناسی نیز متولی فهم قواعد مربوط به موضوع بدیعی بود که در عصر مدرن شکل گرفت. از این رو، معرفت تازه‌ای با عنوان جامعه‌شناسی تلاش می‌کرد با فهم قواعد مربوط به موضوع بدیع، راهکارهای مناسبی برای حل مسائل آن ارائه کند. رویکردهای ابتدایی در برخی موارد با تقلیل‌گرایی‌ها و افراط‌هایی همراه بود، اما ضرورت درک روابط زنجیره‌ای و شبکه‌ای همچنان تا دوران معاصر پابرجاست.

نظام اجتماعی معاصر، دارای هم‌بستگی‌های کلانی است که بر یکدیگر تأثیرگذارند. فهم آینده تاریخی جوامع^۱ از جمله از منظر ادیان موعودگرا خصوصاً اسلام، نیازمند فهم وضعیت موجود و پیچیدگی‌های آن است. شرایط موجود، وضعیتی ایجاد کرده که در آن تحولات تاریخی به سویه‌های به ظاهر متعارض اما ممکن گشوده است. از منظر برخی از مسلمانان تا پیش از این، ایده شکل‌گیری حکومت جهانی صالحان، ایده‌ای آرمانی بود که تصور می‌شد صرفاً از طرق اعجازی یا جز آن امکان داشت. مواردی نیز که در روایات از مصادیق جهان شمول ذکر شده بود، با تأویل‌های بعید تفسیر می‌شد. در چنین شرایطی است که از جمله امکانات تاریخی تحقق چنین سطحی از جهان شمول بودن پدید می‌آید. از سوی دیگر، ضرورت درون دینی تشکیل چنین امری نیز در وضعیت نابهنجار اخلاقی و ارزشی در دوران معاصر قابل درک است. سطح و نرخ مسائل و آسیب‌ها تا پیش از این، دارای چنین گستردگی و سرعت نبود. از این رو، اهمیت توجه به جامعه موعود جهانی از منظر ادیان موعودگرا خصوصاً اسلام، برای حل یا کاهش مسائل از این جهت، بیش از پیش قابل درک است. آنچه

1. society.

اهمیت دارد، حکومتی جهانی به منظور رفع مسائل جهان شمول است. به عبارت دیگر، در دوره‌های قبلی نیز مسائلی گریبان‌گیر جوامع بود؛ اما وسعت و شمول آن، گستردگی جهانی در حدود کنونی نیافته بود. به همین دلیل، نمی‌توان غیر از سطح جهانی انتظار رفع یا حل مشکل را داشت.

موضوع بحث در مقاله حاضر عبارت است از: قواعدی که در چنین سطح اجتماعی بروز یافته و می‌تواند به فهم بهتر زمینه‌های احتمالی شکل‌گیری جامعه موعود از منظر اسلامی منجر شود. رویکرد اصلی در بررسی این موضوع نیز شیوه‌های فهم جامعه‌شناختی است. به عبارت دیگر، بر اساس رویکردهای جامعه‌شناختی به چه قواعد کلانی می‌توان درباره جوامع فعلی دست یافت که می‌تواند زمینه را برای جامعه جهانی مهدوی تسهیل نماید؟ بر این اساس، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که: «چه قواعدی می‌تواند در جامعه کنونی، زمینه‌ساز شکل‌گیری جامعه موعود از منظر اسلامی باشد؟» روش پاسخ‌گویی به این پرسش نیز، متناسب با شیوه جامعه‌شناختی است. به عبارت دیگر، قواعد برآمده از مطالعه ثانویه مباحث جامعه‌شناسانه، مورد اهمیت و توجه است. قواعدی که در شرایط کنونی پدید آمده و توسط جامعه‌شناسان مورد بحث قرار گرفته است. تحلیل ثانویه ایده‌ها و یافته‌های جامعه‌شناسانه می‌تواند ابعاد مربوط به پرسش مذکور را پاسخ دهد.

مطابق با آن چه گذشت، هدف اصلی در مقاله حاضر، بررسی شرایط اجتماعی جدیدی است که می‌تواند زمینه را برای فهم احتمالات تاریخی آتی برای تحقق وعده‌های ادیان موعودگرایانه فراهم سازد. فهم قواعد جامعه‌شناسانه مبتنی بر شرایط معاصر، زمینه احتمالی مذکور را بهتر تبیین می‌کند. از این منظر، حکومت جهانی مهدوی، به عنوان موعودی که در اسلام وعده آن داده شده، با توجه به قواعد شکل‌گرفته در زمان حاضر، قابل فهم‌تر به نظر می‌رسد. از این جهت، صرفاً آرمانی ناکجاآبادی و بیرون از شرایط عینی تلقی نمی‌شود که با ساز و کارهای دنیوی قابل دست‌یابی نباشد. شرایط کنونی در حوزه جهانی شدن ارتباطات و وسایل ارتباط جمعی از یک سو و عمومیت یافتن مسائل و ناپهنجاری‌ها از سوی دیگر، شکل‌گیری چنین جامعه موعودی را تسهیل کرده است.

مبتنی بر روابط شبکه‌ای، قواعد عمومی اجتماعی در حال شکل‌گیری است که تا پیش از آن، بروز و ظهوری در این سطح نداشت. در نوشتار حاضر به دنبال بررسی برخی از اساسی‌ترین قواعد یاد شده هستیم. به نظر می‌رسد امکانات تاریخی مد نظر ادیان موعودگرا، بدون در نظر گرفتن چنین قواعدی به درستی نمی‌تواند فهم و تبیین شود. در عرصه‌ای که ارتباطات به

صورت باورناپذیر گسترش یافته و از مکان و زمان خالی شده، تسهیل شرایط برای شکل‌گیری جامعه‌ای جهانی، ممکن تر است.

افزایش روندهای تغییر در دوران معاصر، از نظر ذهنی و عینی، تغییراتی را در حیات اجتماعی انسان‌ها به وجود آورده است. شبکه روابط انسانی گسترده‌تر شده و زمان مفهوم پیچیده‌تری یافته است، به گونه‌ای که بسیاری از اموری که تا پیش از این، هزینه زمانی بالایی را به خود اختصاص می‌داد، به حداقل ممکن کاهش یافته است. این امر صرفاً به حوزه اقتصاد یا صنعت محدود نیست و حوزه‌های علمی و فرهنگی را نیز شامل می‌شود. با شکل‌گیری آبرصنایع، امکان تولید و توزیع کالاهای مختلف در زمان اندک و در حوزه ارتباطات و تکنولوژی اطلاعات، امکان تبادل با همه نقاط دنیا در کمترین زمان فراهم شده است. از این رو، بشر با بروز چنین تغییراتی وارد عرصه‌ای شده است که به ناچار باید نسبت به آن فهمی پیدا کند. مسائل و مشکلاتی که هم‌زمان با چنین تغییراتی روی داده است، پیچیدگی بیشتری نسبت به قبل دارد؛ به گونه‌ای که تا پیش از آن برخی از آن‌ها امکان بروز نداشت.

همچنین حوزه‌های مختلف علمی که متکفل بررسی چنین قواعد نوظهوری بودند، تحولات ژرفی یافتند. علم الاجتماع از این جمله بود که صورت‌های جامعه‌شناختی یافت. جامعه‌شناسی در این وضعیت، معرفت مدرنی بود که بر اساس آن، فهم قواعد تازه در حوزه حیات اجتماعی میسر می‌شد. از روندی همسان در این حوزه نمی‌توان سراغ گرفت، اما می‌توان برخی از قواعد اساسی نوظهور را با توجه به رویکردهای غالب توصیف کرد. در این نوشتار برای پاسخ‌گویی به این پرسش، درباره برخی از اساسی‌ترین قواعد از یک سو و چگونگی زمینه‌سازی برای شکل‌گیری جامعه مهدوی از سوی دیگر، بحث می‌شود.

قواعد جامعه‌شناسی برای فهم شرایط نوظهور

هر علمی، موضوع خاصی دارد که از عوارض آن بحث می‌کند. بروز تغییرات شگرف به‌ویژه در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، علمی و ارتباطاتی منجر به شکل‌گیری ساحتی تازه در حیات اجتماعی گردید که از روابط و مناسبات جدیدی برخوردار بود. مسائل و مشکلاتی که بر اثر چنین تحولاتی رخ داد، بسیاری از اندیشمندان را بر آن داشت تا بتوانند به فهم شرایط جدید بپردازند تا بر اساس تحلیل وضعیت، راهکارهای خلاصی از آن را نیز بیابند. از قواعد کاملاً همگون و عام که تمامی حیات انسانی را شامل شود، نمی‌توان صحبت کرد؛ اما روابط متقابل میان اجزا و عناصر نظام اجتماعی به شدت افزایش یافت. در چنین شرایطی، جامعه‌شناسی نیز وظیفه دارد تا ماهیت جهان نوظهوری را که در آن به سر می‌بریم، تحلیل کند و قابل فهم

سازد (گیدنز، ۱۳۸۳: ۳۶).

قواعد جامعه‌شناختی به اصول کلانی بازمی‌گردند که بر اساس فهم شرایط مدرن میسر شده است و بر اساس آن می‌توان وضعیت بدیع اجتماعی را تحلیل کرد. چنین امری مختص به شرایط مدرن هم نیست؛ چون افراد در هر دوره‌ای، ناچارند فهمی از خود و شرایطی که در آن زندگی می‌کنند، به دست آورند. از جمله عوامل تمایز انسان از موجودات و حیوانات، قدرت بازانندیشی و نطقی است که به وی امکان تفهم و بازانندیشی وضعیتی را می‌دهند که در آن قرار دارد. آنچه به وضعیت جدید منحصر است و به همین دلیل، آن را از سابقه تاریخی‌اش متمایز می‌کند، از یک سو به سطح تغییراتی بازمی‌گردد که رخ داده است و از سوی دیگر، به کیفیت و چگونگی بازانندیشی و تحلیل آن مرتبط است. در ساحت عینی، شبکه‌ای از تغییرات موجب شده است تا سادگی و بساطت اجتماعات^۱ گذشته از دست برود و مجموعه‌ای از روابط متقابل، حیات اجتماعی را شکل دهند. در ساحت ذهنی نیز خودبستگی معرفت‌شناختی اقتضا می‌کند تا اساس فهم شرایط عینی یاد شده، با توجه به خود آن بنیان گذاشته شود. به نظر هابرماس، مدرنیته دیگر نه می‌تواند و نه می‌خواهد معیارهایی را به وام بگیرد که به واسطه آن، جهت‌گیری خود را از الگوهای بگیرد که عصری دیگر تأمین می‌کند. مدرنیته باید هنجارمندی خود را از درون خودش پدید آورد (کالینیکوس، ۱۳۸۳: ۳۶).

قواعد خاصی بر موقعیت‌های اجتماعی جدید حاکم است که بدون توجه به آن‌ها امکان تحلیل جامعه‌شناسانه وضعیت جدید نیست. در فیلم‌ها و داستان‌های تخیلی که انسان به اعصار آینده سفر می‌کند و گیج و گنگ می‌شود، دقیقاً ناآشنایی با قواعد موقعیتی، ابهام ایجاد می‌کند. فردی را تصور کنید که از زمان‌های گذشته به زمان حاضر سفر کند. او نیز در مواجهه با شرایط مدرن، دچار حیرت و ابهام می‌شود. از این جهت، اجتماعات گذشته دارای قواعدی بودند که همانند موقعیت‌های مربوط به جوامع مدرن، معانی خاصی داشتند. برای نمونه، شأن نزول آیات، مرتبط با تفاسیر گزاره‌های مقدس در ارتباط با موقعیت‌ها و قواعد اشراق شده در آن موقعیت‌هاست که ظرف نزول وحی قرار گرفته است. فهم بهتر این موقعیت به تفسیر بهتر منتج می‌شود. بر اساس آنچه گذشت، شناخت قواعد معنایی مربوط به موقعیت‌های اجتماعی در هر زمانی، شرط لازم برای تحلیل فضای اجتماعی است، اما در زمان حاضر، جامعه‌شناسی تلاش می‌کند تا بتواند قواعدی را کشف کند که از تراکم، ارتباط متقابل و پیچیدگی و تکثر بیشتری برخوردار است. از این جهت، موضوع جامعه‌شناسی، اعمال معنی‌دار

1. Community.

و قواعد مبتنی بر موقعیت‌های کلی و جزئی است. همگونی موجب اشتراک در قواعد عامی می‌شود که زندگی بسیاری از مردم را در مقایسه با گذشته با خود درگیر کرده است (وینچ، ۱۳۷۲: ۴۳ - ۶۴).

ضرورت کشف قواعد جامعه‌شناختی صرفاً به دلیل لزوم فهم شرایط برای انجام رفتار نیست، بلکه مسائل و نابسامانی‌ها نیز از سوی دیگر، تشدیدکننده ضرورت چنین بحثی هستند. از ابتدای حیات جامعه‌شناسی، مسائل اخلاقی و نابهنجاری‌های اجتماعی، از جمله مسائل اصلی برای بحث از قواعد جامعه‌شناختی بود. به همین دلیل، نابسامانی‌های حقوقی و اخلاقی که جامعه کنونی را دربر گرفته، از جمله عوامل اساسی شکل‌گیری جامعه‌شناسی برای فهم وضعیت موجود به منظور تبیین راه‌های اصلاحی بود. از این جاست که می‌توان به اهمیت دین و نیروی مذهب برای کنترل اجتماعات گذشته پی برد. در حیات اجتماعی بسطی که چنین پیچیدگی امروزی هم نداشت، دین، عامل اصلی انتظام‌بخش به حیات انسانی بود. همگونی‌ها، ضرورت تبعیت از هنجارهای ثابت و جلوگیری از شکستن و نقض قواعد اجتماعی، ناشی از مهارهای مذهبی و کنترل مربوط به آن به دست نهادهای متولی و رسمی بود. تغییرات شگرف، انسان را به صورت متقابلی با دیگری از نوع خودش مرتبط کرد، اما از سوی دیگر، ماهیت خودبستگی مدرنیته امکان معنادار کردن شرایط جدید به واسطه قواعد مذهبی و دینی را گرفت. جامعه‌شناسان اولیه از جمله دورکیم به صراحت به ضرورت کنترل نابسامانی‌های اخلاقی و هنجاری به واسطه نیروهای مهارکننده توجه داشتند. عبارت ذیل از دورکیم می‌تواند گویای چنین دغدغه‌ای باشد:

شهوای بشری فقط در برابر یک نیروی اخلاقی معتبر بازمی‌ایستند. اگر هیچ نوع اقتدار اخلاقی معتبری وجود نداشته باشد، تنها قانون جنگل، فرمان‌روا خواهد بود و ستیزه‌جویی به صورت پنهان یا به شکل حاد، ناگزیر حالتی مزمن به خود خواهد گرفت. در این‌که هرج و مرجی از این‌گونه پدیده‌ای بیمارگون است، تردیدی نیست؛ زیرا چنین هرج و مرجی، مخالف نفس هدفی است که هر جامعه‌ای دارد. هدف جامعه این است که جنگ میان آدمیان را از میان بردارد یا دست‌کم تعدیلش کند و به جای قانون جنگل که می‌گوید حق با قوی‌تر است، قانونی عالی‌تر را مستقر سازد. بیهوده در توجیه این بی‌قاعدگی گفته می‌شود که این وضع، تسهیل‌کننده آزادی فردی است. چون هیچ چیز نادرست‌تر از تخصی نیست که اغلب می‌خواهند میان اقتدار [نظم و] قاعده [از یک سو] و آزادی فرد [از سوی دیگر] برقرار کنند. مطلب به کلی، عکس این چیزی است که می‌گویند؛ خود آزادی (منظورمان آن‌گونه آزادی است

که هر جامعه‌ای موظف است آن را معتبر نگاه دارد)، زاینده قاعده‌بندی است. من فقط هنگامی می‌توانم آزاد باشم که دیگری نتواند از برتری جسمانی، اقتصادی یا هر نوع برتری دیگری بر من برای در بند کشیدن من و از بین بردن آزادی‌ام بهره‌گیری و [پیدا است که] تنها قاعده اجتماعی می‌تواند مانعی در سر راه این‌گونه بهره‌گیری‌های نادرست از قدرت باشد. (دورکیم، ۱۳۸۱: ۱۰-۱۱)

آن چه اساساً مورد توجه جامعه‌شناسان اولیه بود، فقدان نیروهای کنترل‌کننده‌ای بود که منجر به حفظ و بقای قواعد اجتماعی می‌شد. آزادی انسان‌ها در شرایط جدید افزایش یافته بود و هر فرد می‌توانست آزادتر از گذشته، نیازهای خود را برآورده سازد و با دیگران ارتباط برقرار کند. البته این آزادی نباید به قیمت از دست رفتن اصل و اساس حیات اجتماعی منجر شود. در صورتی که من بخواهم (به دلیل آزادی شخصی)، دیگری را (که او نیز دارای اراده آزاد شخصی است) نابود کنم، در نهایت، کیان جامعه تهدید می‌شود. این مسئله، فلاسفه ماقبل مدرن، به‌ویژه آن دسته از فلاسفه‌ای که نزدیک به عصر مدرن در سده‌های هفدهم و هیجدهم زندگی می‌کرده‌اند را به خود مشغول کرده بود که از آن جمله می‌توان به کانت و هگل اشاره کرد. آزادی که از جمله اهداف تحولات مدرن، به‌ویژه تغییرات سیاسی و انقلاب فرانسه بود، از طرفی منجر به افزایش اختیارات افراد می‌شد و از طرف دیگر، لازمه چنین افزایش اختیاراتی، سلب اختیار از عده‌ای دیگر بود. چگونه می‌توان چنین آزادی را امری اخلاقی و انسانی قلمداد کرد؟

آزادی مطلق مستلزم همگونی است. این آزادی نمی‌تواند تمایزها را تحمل کند؛ چرا که آن‌ها مانعی در راه مشارکت تام هر فرد در تصمیمات جامعه هستند و حتی افزون بر این، آزادی مطلق مستلزم وحدت کم و بیش اراده‌ای است که از این تبادل نظرها ناشی می‌شود؛ زیرا در غیر این صورت، اکثریت، اراده خود را صرفاً بر اقلیت تحمیل خواهد کرد و آزادی همگانی نخواهد بود. جوامع مدرن به سوی همگونی و نیز وابستگی متقابل هرچه بیشتری پیش رفته‌اند، بدان‌گونه که جماعت‌های پاره‌ای در این جوامع، خودفرمانی و تا حدودی، هویت خویش را از دست می‌دهند. اما تفاوت‌هایی عظیم بر جای باقی است. بنابراین، همگون‌سازی موجبات بیگانگی و آزدگی اقلیت را به بار می‌آورد و نخستین واکنش جامعه لیبرال در قبال این مسئله تلاش برای همگونی هرچه بیشتر است (تیلور، ۱۳۸۳: ۲۱۵-۲۱۶).

در وضعیتی که پیچیدگی و روابط متقابل به صورت فزاینده‌ای، به صورت شبکه‌ای به حیات اجتماعی داده است، چگونه از یک سو اراده‌های آزاد و مستقل فردی تقویت می‌شود و

از سوی دیگر، می‌توان بر اساس قواعد کنترل‌کننده‌ای از فروپاشی جامعه جلوگیری کرد؟ این مسئله اساسی مربوط به جامعه‌شناسی از بدو شکل‌گیری است. با فهم همین معضل دوسویه می‌توان به پرسش اصلی مقاله نیز پاسخ گفت. شکل‌گیری همگونی‌ها و روابط متقابل و متکثر، امکان بروز حکومت و جامعه‌ای جهانی را فراهم می‌کند و از سوی دیگر، ضرورت مهار آزادی‌های سرکش انسانی که در حال افزایش است، اراده‌ای اخلاقی و مذهبی را طلب می‌کند که توانایی چنین مهارری را در سطحی عام و جهان‌شمول داشته باشد. قدرت عقل به خودی خود، ضمانت اجرایی یا عملی ندارد. همچنین از حدود مشخصی برخوردار است. سازمان‌دهی مذهبی در عصر ظهور می‌تواند چنین معضلی را حل کند.

تخصصی‌شدن فزاینده و وابستگی متقابل میان اجزا

همان‌طور که اشاره شد، نگاه سازمانی و شبکه‌ای به روابط متقابل و دیالکتیکی میان اجزا و عناصر نظام اجتماعی، از جمله ضرورت‌های مربوط به قواعد جامعه‌شناختی است. جامعه‌شناس از این نظر با سازمان‌ها یا نظام‌های کارکردی مواجه می‌شود که دارای وابستگی متقابل با یکدیگرند. در چنین نظامی، کارگزاران اجتماعی و آحاد انسانی، در سطوح مختلف کلان و خرد با یکدیگر در ارتباط هستند.

این نظام‌های وابستگی متقابل، در تحلیل جامعه‌شناختی اهمیت اساسی دارند. آن‌ها عموماً اثرات منتهجه^۱ هستند که به صورت‌های گوناگون ظاهر می‌شوند. برخی از این ساخت‌ها، اهداف کارگزاران را تشدید می‌کند. برخی دیگر آن‌ها را واژگون می‌کند. برخی دیگر با هدف‌ها منطبقند، ولی اثرات تدریجی نامطلوبی دارند. پاره‌ای دیگر، بدون آن‌که از تضاد منافع مایه گرفته باشند، به حالات جمعی پرتنش منتهی می‌شوند. برخی هم غیرمستقیم، نتایج اجتماعی مثبت به بار می‌آورند که اگر کارگزاران اجتماعی می‌خواستند مستقیماً آن‌ها را به دست آورند، موفق نمی‌شدند و بالأخره بعضی از آن‌ها نیز باعث دگرگونی‌های اجتماعی کلی می‌شوند که به صورت نوآوری‌های جمعی حقیقی درمی‌آیند (بودون، ۱۳۸۳: ۱۳۴-۱۳۵).

سازمان‌دهی‌های متقابل اجتماعی، ما را با مجموعه‌های ارگانیکی مواجه کرده که مانند ارگانسیم زیست‌شناختی، دارای اجزای مرتبط و متصل با یکدیگر است که اهداف مشخصی را دنبال می‌کند. هر نوع خلل در یکی از بخش‌ها می‌تواند منجر به بروز نقصان در کلیت حرکت و حیات زیست‌واره شود. از جمله قواعد اساسی که بنیان‌های جامعه‌شناختی را شکل می‌دهد،

۱. اثراتی که در اهداف کارگزاران منظور نشده است.

وقوع تدریجی چنین تحول تخصصی شده و تمایز یابنده است. در گذشته، افراد به مراتب کمتر به دیگر اجزای نظام اجتماعی وابستگی داشتند. در شرایط جدید، افراد کاملاً به عملکردهای نهادی وابسته شده‌اند و بدون آن امکان حیات اجتماعی ندارند. این تمایز و تفکیک را هم در حوزه‌های نهادی و عینی (مانند اقتصاد، سیاست و فرهنگ) می‌توان مشاهده کرد و هم در حوزه‌های اطلاعاتی و ارتباطی.

سازمان‌دهی اجتماعی و تمایز یابندگی مربوط به آن، از جمله بنیان‌های اساسی جامعه‌شناسی در بدو تأسیس بوده است. دورکیم در کتاب *تقسیم کار اجتماعی* دقیقاً به تحلیل و تبیین همین موضوع و تحولات مرتبط با آن پرداخته است. به نظر وی، امروز پدیده تقسیم کار به حدی عمومیت پیدا کرده است که دیگر از چشم کسی پوشیده نیست. تقسیم کار، خاص جهان اقتصادی نیست. تأثیر روزافزون آن را در متفاوت‌ترین بخش‌های جامعه هم می‌توان دید. وظایف سیاسی، اداری، قضایی، همه بیش از پیش تخصصی می‌شوند. وظایف هنری و علمی نیز همین حال را دارند. گذشت آن روزگاری که فلسفه، علم یگانه بود. دانشمند نه تنها هم‌زمان دست‌اندرکار علوم متفاوت نیست، بلکه حتی توانایی احاطه یافتن بر تمامی یک رشته علمی را هم ندارد. دایره پژوهش‌های وی به سنخ معینی از مشکل‌ها یا حتی به مشکل واحدی محدود شده است (دورکیم، ۱۳۸۱: ۴۲).

وضعیت دوگانه و پیچیده‌ای که در چنین شرایطی ظهور می‌کند، از یک سو زمینه‌ساز شکل‌گیری حکومت جهانی است و از سوی دیگر، نابهنجاری‌ها را افزایش می‌دهد. ماهیت پروبلماتیک موقعیت‌های مدرن را می‌توان چنین تفسیر کرد. موقعیت‌هایی که از جهتی تسهیل‌کننده روابط و گسترش‌دهنده آن به کرانه‌های دورتر است و از جهت دیگر، منجر به افزایش معضلات می‌شود. برای نمونه، می‌توان به وسایل مدرن ارتباط جمعی اشاره کرد. چنین وسایلی اعم از موبایل، ماهواره، رسانه‌های ارتباطی و... هم زمینه را برای ارتباطات فراگیر و جهانی فراهم می‌کنند و هم مشکلات و معضلات خاص خود را به دنبال دارند. به نظر می‌رسد در شرایط تازه‌ای که در چنین وضعیتی ایجاد شده، از نظر هستی‌شناسانه، گشایش‌های بیشتری در مقایسه با گذشته در حیات اجتماعی و فهم بشری ایجاد شده، اما هم‌زمان، محدودیت‌هایی اخلاقی بروز یافته و به همین دلیل، نوع و میزان مسائل اجتماعی و کیفیت نابهنجاری‌ها افزایش فزاینده‌ای داشته است.

نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، مفهوم تقسیم کار اجتماعی در ادبیات کلاسیک جامعه‌شناسی است. همان‌طور که اشاره شد، این مفهوم صرفاً دارای ابعاد معنایی در حوزه

اقتصادی نیست، بلکه به صورت عام‌تر شامل حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، ارتباطی و حتی حوزه علم نیز می‌شود. شاهد چنین برداشت کلی از این مفهوم، عنوان سازمان اجتماعی است که دورکیم برای کتاب خود پیش از عنوان تقسیم کار برگزیده بود. از این نظر، باید به این نکته توجه کنیم که سازمان دهی اجتماعی به معنی‌الاعم دچار تمایز ساختی شده و بخش‌ها از یکدیگر جدایی یافته و در عین حال به یکدیگر مرتبط شده‌اند. معمای طلایی مدرنیته در نظر جامعه‌شناسان کلاسیک نیز از همین جا ناشی می‌شود. انسان‌ها در شرایط نوظهور مدرن، فردگراتر و بیشتر از همه، به یکدیگر وابسته می‌شوند. فهم این شرایط، برای فهم زمینه‌سازی برای ظهور حکومت جهانی ضرورت تام دارد؛ شرایطی که از پیچیدگی و گره برخوردار است. شرایط مدرن، انسان‌ها را به حوزه‌های کاملاً تخصصی خود تقسیم کرده و از این نظر، آن‌ها را از یکدیگر دور ساخته است. در مقایسه با شرایط پیشین، به یکدیگر نیز بسیار وابسته شده‌اند. میزان وابستگی انسان مدرن به دیگری به مراتب، بیشتر از انسان پیشامدرن است. موقعیتی را فرض کنید که در آن، ساکنان مجموعه‌ای مسکونی در شهری بزرگ، در کنار یکدیگر، اما جدا از یکدیگر و در ماتریس‌های آپارتمانی به صورت مجزا زندگی می‌کنند. به ظاهر، افراد از یکدیگر دورند و استقلال زیادی از یکدیگر دارند. شرایط زندگی آپارتمان‌نشینی در کلان‌شهر نیز همین را اقتضا می‌کند. با این حال، هنگامی که برق به عنوان منبع اصلی انرژی در واحد مسکونی برود، چرخه زندگی بیشتر ساکنان تعطیل می‌شود. چنین وابستگی پیش از این سابقه نداشت. معمای اصلی مدرنیته که کلید فهم شرایط ظهور حکومت جهانی است، در همین وضعیت دوگانه و پیچیده، نهفته است. به همین دلیل، دورکیم در همه نوشته‌هایش سعی می‌کند تا مرزی میان وضعیت عادی - بهنجار، و غیرعادی - نابهنجار ترسیم کند. وضعیت نابهنجار بر کیفیتی بیمارگون دلالت دارد که در آن، قواعد و هنجارهای اخلاقی متزلزل شده است و به دلیل وابستگی زیاد هریک از انسان‌ها به دیگری، مسائل به صورت معناداری به دیگران منتقل می‌شود و همه را با خود درگیر می‌کند.

تفکیک فزاینده در ساخت سازمانی جامعه، منجر به تخصصی شدن می‌شود که در بدو امر ممکن است ضروری به نظر برسد، اما همواره با دودلی و نگرانی همراه است. افراد به تخصص‌های منحصر به فردی روی می‌آورند و ناچارند چنین کنند، اما هم‌زمان جهلی فراگیر نسبت به ابعاد دیگر حیات می‌یابند. چنین جهلی همچنان که بارها اشاره شد، صرفاً محدود به حوزه اقتصادی نیست، بلکه تمامی حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، ارتباطی و علمی را شامل می‌شود. میزان اطلاع دقیق افراد و تجربه آنان از یک حوزه، به قیمت بی‌اطلاعی از دیگر

حوزه‌ها تمام می‌شود؛ چیزی که چاره‌ای از آن در دوران مدرن نیست. کلید وابستگی انسان‌ها به یکدیگر نیز در همین جا نهفته است. انسان‌ها به دلیل ندانستن و جهلی که دارند، مجبورند هنگام ضرورت به دیگری مراجعه کنند که نسبت به آن‌ها اطلاع بسیار زیادی نسبت به موضوع مورد نظر دارد. همچنین خود آن فرد ممکن است در حوزه دیگر و در موقعیت دیگری، مجبور به مراجعه به همین فرد شود؛ چون او هم دارای اطلاعات با اهمیت و اساسی در مورد موضوع دیگری است که اکنون با آن روبه‌روست. بنابراین، انسان‌ها در شرایط معاصر در ماریچی چندلایه گرفتار می‌شوند که آن‌ها را در خود فرو می‌بلعد. ظاهراً چاره‌ای هم جز تسلیم شدن نسبت به این شرایط وجود ندارد؛ چون لازمه زندگی در عصر حاضر چنین اقتضا می‌کند. این وضعیت، دغدغه اصلی بسیاری از جامعه‌شناسان کلاسیک از جمله دورکیم بوده است. به همین دلیل، به مردم سفارش می‌شود که به تخصص روی آورند، اما گویی همیشه این ترس هم وجود دارد که مبادا تخصص زیادی کار دست همگان دهد (همو: ۴۵).

عقلانی شدن هم‌عرض با تعمیق حیرت‌های عمومی

ادعای اصلی که نویسنده در صدد تبیین آن است، ارجاع به قواعد نوظهور جامعه‌شناختی است که هم‌زمان با شکل‌گیری شرایط نوظهور مدرن، سربرآورده است و امکان فهم بهتری از زمینه‌سازی برای حکومت جهانی را فراهم می‌کند. به نظر می‌رسد شرایط مدرن به صورت دوگانه، هم زمینه را برای شکل‌گیری حکومتی واحد و جهانی با ماهیتی مذهبی فراهم می‌کند و هم مسائل و میزان نابهنجاری‌ها را افزایش می‌دهد؛ چیزی که شاید در بدو امر متناقض به نظر برسد. از جمله قواعد اساسی جامعه‌شناختی که در زمان حاضر، شکل افسارگسیخته و هیجانی به خود گرفته، عقلانی شدن حوزه‌های مختلف و خالی شدن آن از راز و افسون است. کسی در این‌که وسایل به منظور برآوردن اهداف و نیازهای خود خواسته بشر نسبت به گذشته افزایش چشم‌گیری یافته است، شکی ندارد. مسئله این جاست که آیا این عقلانی شدنی به معنای آن است که انسان‌ها نسبت به شرایط زندگی خود، معرفت بیشتر و فهم عمیق‌تری یافته‌اند؟ پاسخ به این مسئله نیز برای فهم شرایط ظهور حکومت جهانی، اساسی است. انسانی شهری را با انسانی بدوی مقایسه کنید. فکر می‌کنید کدام یک از آن‌ها نسبت به شرایط زندگی خود و تحولاتی که اطرافش اتفاق می‌افتد، آگاه‌تر است؟ اگر تصور می‌کنید که انسان مدرن شهری چنین است، سخت در اشتباهید؛ چون به دلیل تنوع و گستردگی شرایط و روابط، انسان مدرن نسبت به بسیاری از آن‌ها آگاهی اجمالی نیز ندارد. و بر در سخنرانی مشهور خود با

عنوان «علم به مثابه حرفه»^۱ با صراحت به چنین نکته‌ای اشاره می‌کند:

شرایط نسبت به گذشته آیا منظور این است که امروز ما، مثلاً همه ما که در این تالار نشسته‌ایم، در مقایسه با سرخ‌پوستان امریکا یا هوتنتوها از شرایط زندگی، خودآگاهی بیشتری داریم؟ کسانی که در خیابان سوار تراموا هستند، به استثنای فیزیک‌دان‌ها نمی‌دانند این دستگاه چگونه به حرکت درمی‌آید. نیازی هم ندارند که بدانند. کسی که تراموا سوار می‌شود، فقط به همین راضی است که به ادامه حرکت ماشین اطمینان داشته باشد و کار و زندگی خود را بر اساس آن تنظیم کند. اما چیزی درباره نحوه تولید ماشین نمی‌داند. اما بربرها در مقایسه با ما، درباره ابزار مورد استفاده خود آگاهی بسیار بیشتری دارند. ما امروز برای خرید هر چیزی پول می‌پردازیم. اما شرط می‌بندم که حتی همکاری که اقتصاد سیاسی تدریس می‌کنند، به این سؤال که چرا و چگونه شد که در قبال خرید کالا، پول می‌پردازیم، پاسخ‌های کم و بیش متفاوتی خواهند داد. بربرها می‌دانند که برای تأمین خوراک روزانه خود چه می‌کنند و در این راه چه نهادهایی به کمک آن‌ها می‌آیند؟ بنابراین، عقلانی‌گری و خردورزی فزاینده مبین افزایش دانش درباره شرایط زندگی مان نیستند. (ویبر، ۱۳۸۷: ۱۶۱)

همان‌گونه که اشاره شد، عقلانی شدن از جمله مؤلفه‌های اساسی جامعه جدید است. اما منظور از این که انسان‌ها عقلانی‌تر شده‌اند و در عین حال، فهم‌شان نسبت به شرایط کمتر شده است چیست؟ این نکته، با فهم سازمان اجتماعی و تمایز ساختی در شرایط مدرن پیوند مستقیمی دارد. همان‌گونه که حیات اجتماعی در شرایط جدید دستخوش تمایزهای فزاینده شده است و هریک از گروه‌های انسانی در جایگاه مستقل و متمایزی قرار گرفته‌اند و از شرایط دیگر اجزا و عناصر، بی‌خبرند، درباره عقلانی شدن نیز به صورت متناظری چنین اتفاقی می‌افتد. بنابراین، منظور از عقلانی شدن در شرایط جدید آن نیست که انسان‌ها فهم بیشتری از شرایط و موقعیت‌های خویش به دست می‌آورند، بلکه مراد، تسلط ابزاری و تکنولوژیک بر اوضاع و احوال است؛ سلطه‌ای که باز ضرورتاً به افزایش آگاهی انسان‌ها منتج نمی‌شود. بسیاری از انسان‌ها با وسایل ارتباطی همچون، موبایل، تلویزیون و رادیو سر و کار دارند و به واسطه آن از اخبار دیگر نقاط مطلع می‌شوند و هم با دیگر نقاط ارتباط می‌یابند؛ اما آیا از شیوه عملکرد آن هم باخبرند؟ این در صورتی است که انسان بدوی نسبت به ابزاری که برای شکار یا کشاورزی استفاده می‌کرد، آگاهی بسیار بیشتری داشت و از عملکرد آن دقیقاً آگاه بود.

1. science as a vocation

بنابراین، عقلانی شدن که از جمله قواعد جامعه‌شناختی مدرن است، دارای ماهیت تکنیکی و فنی است، نه ماهیت معرفت‌شناختی. وبر هم دقیقاً همین معنا را از عقلانی شدن در نظر دارد. ژولین فروند - از شارحان وبر - دقیقاً به این مطلب اشاره می‌کند:

این مفهوم را نباید با اصطلاح عقلانیت موجود در تاریخ که حامل صیورت انسانی در فرآیند ترقی جهان است و فرجام آن پیروزی عقل را در معنای شکوفایی عدالت حقیقی، تقوای واقعی، برابری، صلح و غیره در پی خواهد داشت، اشتباه کرد. عقلانی شدن، آن‌طور که وبر می‌فهمد و گاهی نیز آن را با مفهوم عقل‌گرایی در هم می‌آمیزد، نتیجه تخصصی‌گرایی علمی و افتراق فنی است که مخصوص تمدن غربی است. عقلانی شدن عبارت از سازمان دادن زندگی، به وسیله تقسیم و هم‌سازی فعالیت‌های گوناگون، بر پایه شناخت دقیق مناسبات میان انسان‌ها با ابزارها و محیطشان، به منظور تحصیل کارایی و بازده بیشتر است. بنابراین، منظور از آن، یک توسعه خالصاً عمل‌گرایانه است که از نبوغ فنی انسان مایه می‌گیرد. (فروند،

۱۳۸۳: ۱۶-۱۷)

مسائل جامعه مدرن و زمینه‌سازی برای جامعه موعود جهانی

مدرن شدن جوامع، پیامدها و مسائل خاص خود را داشت که از ابتدا نیز ذهنیت جامعه‌شناسان کلاسیک را به خود مشغول کرده بود. پیچیدگی جامعه، تخصصی شدن و تمایز ساختی و عقلانی شدن فنی، همگی مسائل جدیدی را در سطح وسیع و با کیفیتی متمایز از سابق ایجاد کردند. برخی از تحولات سده بیستم، به مرز فاجعه کشیده شد و به این ترتیب، مشخص شد که حدود مسائل می‌تواند تا چه مرزی گسترش یابد. فجایعی که قابل مقایسه با هیچ‌یک از تحولات ماقبل آن در تاریخ بشری نبود. جنگ‌های جهانی و نسل‌کشی‌ها از جمله این موارد بود که با اتکا به فن‌آوری‌های ابزاری، چنین امری را برای بشر مدرن میسر می‌ساخت. در کنار آن، فردگرایی‌ها و روند بی‌هویتی در جوامع منجر به بروز ناپهنجاری‌های روانی - اجتماعی شد. از این رو، جامعه‌شناسان میانه سده بیستم، بیشتر، دغدغه فهم و درک شرایط جدید را داشتند.

از جمله می‌توان به یکی از مهم‌ترین آن‌ها، یورگن هابرماس اشاره کرد. پس از توفان‌ها و فجایعی که در نیمه نخست این قرن گریبان‌گیر جامعه مدرن شد، هابرماس، پراشتیاق‌ترین متفکری است که کوشیده است ابعاد و سویه‌های متعارض این جامعه را بار دیگر در قالب آن‌چه خود، طرح ناتمام مدرنیسم می‌نامد، گرد آورد. او به‌ویژه بر تعارض عمیق میان دستاوردهای خیره‌کننده علم و تکنولوژی با عقیم ماندن تلاش‌های جامعه مدرن در جهت نقد

عقلانی هنجارهای اجتماعی تأکید می‌ورزد (اباذری، ۱۳۸۷: ۲۰).

انسان مسلح به تکنولوژی‌های جدید باید نیروی اخلاقی قوی‌تری نیز داشته باشد تا بتواند او را مهار کند. این همان مسئله‌ای بود که از ابتدا، ذهن دورکیم را به خود مشغول کرده بود. چه نیرویی را می‌توان قدرتمندتر از مذهب سراغ گرفت که بتواند پشتوانه‌ای ارزشی و هنجاری برای اعمال انسانی فراهم کند و هسته باید و نبایدهای اخلاقی او را قوام بخشد؟

منظر اسلامی دربارهٔ جامعه موعود و بررسی تطبیقی امکانات مدرن برای تحقق احتمالی آن‌ها

با مراجعه به برخی از گزاره‌های قرآنی در باب عاقبت حیات انسان در جهان، می‌توان به صورت بهتری آن را فهم کرد. خداوند وعده حتمی الوقوع خود درباره شکل‌گیری جامعه موعود با زمام‌داری صالحان را در کتب پیش از قرآن، از جمله زبور و تورات نیز بیان کرده است:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾. (انبیاء: ۱۰۵)

مراد از «ذکر» در آیه شریفه، تورات حضرت موسی علیه السلام است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۴، ۳۲۹). وعده حتمی الوقوع خداوند جانشینی یکتاپرستان و صالحان در زمین است. خداوند به منظور تأکید بر ضرورت تحقق چنین وعده‌ای، به سنت تاریخی در این زمینه اشاره می‌کند:

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد، همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین [خود] قرار داد. (نور: ۵۵)

عمدهٔ سیاق آیاتی که حاکی از چنین آیندهٔ امیدبخشی به مؤمنان است، «مدنی» هستند؛ چراکه خداوند از این طریق، به دنبال امیدبخشی به مسلمانانی است که از مکه به مدینه مهاجرت کرده و درصدد تشکیل حکومتند (همو: ج ۱۵، ۱۵۱). سیاق این آیات دلالت بر آن دارد که مقصود اصلی خداوند از «استخلاف» استقرار سازمان رسمی اجتماعی است. گرچه جانشینی انسان از جمله اهداف آفرینش خداوند است، اما سیاق آیات بر جانشینی در برقراری نظم اجتماعی دلالت می‌کند. از این رو، مراد از سنت گذشته، پیامبرانی از جمله سلیمان و داوود است که امکان تشکیل چنین نظامی یافته‌اند و به منظور استقرار آن حکومت کرده‌اند.^۱

۱. ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ (ص: ۲۶). در این آیه شریفه، خداوند داوود را جانشین خود در زمین خطاب می‌کند و بلافاصله پس از آن، به حکمرانی او بر سبیل حق امر می‌کند. این امر حاکی از آن است که مصداق اتم «استخلاف» در زمین، مسئله‌ی حکومت بر مسیر حق است. امری که وعدهٔ قطعی خداوند در آیندهٔ بشر است.

در تفسیر آیه مذکور، از امام باقر علیه السلام نقل شده که مراد از «الصالِحون» یاران امام عصر در آخرالزمان است. همچنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است:

اگر از دنیا یک روز بیشتر باقی نمانده باشد، خداوند این روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از فرزندانم برانگیخته شود و زمین را پراز عدل و داد کند همان طور که پراز ظلم و جور شده است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۷، ۱۰۶)

بنابراین، خداوند متعال استخلاف صالحان در زمین را در کتب الهی که بر پیامبران نازل کرده، امری محتوم و ضروری شمرده است. در کنار این موارد، می‌توان گزاره‌های روایی درباره شدت گرفتن ستم بشری را افزود. اصبح ابن نباته در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند:

أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَتَكَلَّمُ فِي الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّرًا تَتَكَلَّمُ فِي الْأَرْضِ أَرْغَبَةٌ مِنْكَ فِيهَا؟ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا تَكُونُ لَهُ عَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ؛ (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۱: ۳۳۸)

نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم و ایشان را در حالت تفکر یافتیم. پس عرض کردم: چه شده است که شما را این گونه می‌بینم؟ حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند [فکر من به دلیل دنیا یا غم آن نبود؛ چراکه] آرزوی دنیا یا آن چه را در آن است، حتی لحظه‌ای نکرده‌ام. درباره مولودی که از نسل من و فرزند یازدهم من است، می‌اندیشیدم. او مهدی است که زمین را پراز عدل و قسط می‌کند؛ در حالی که از ظلم و جور مشحون شده است. غیبتی دارد که منجر به حیرت می‌شود. گروهی به واسطه چنین غیبتی دچار گمراهی و عده‌ای هم هدایت می‌شوند.

نزدیک به این مضمون، در بسیاری از روایات در منابع جامع روایی نقل شده است (نک: صدوق، ۱۴۱۳: ج ۴، ۱۷۷).

در توصیف این دوره، کلینی و شیخ طوسی روایتی را از یک طریق^۱ نقل کرده‌اند. در این روایت، درباره افزایش التزام به برخی از وجوه ضددینی و مسائل در دوره «آخرالزمان» صحبت شده است، اما آن چه در این میان مورد توجه خاص قرار گرفته کاهش امر به معروف و نهی از منکر است. سپس درباره اهمیت و ضرورت این فریضه و کیفیت اقامه سایر فرایض به آن

۱. ابی‌عصمه به نقل از جابر و وی به نقل از امام باقر علیه السلام.

صحبت می‌شود (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۵، ۵۵؛ طوسی، ۱۳۶۵: ج ۶، ۱۸۰).

سیاق روایات معطوف به آن است که سایر مفاصد به دلیل فقدان اهتمام و بی‌مبالاتی نسبت به این فریضه به تدریج در این دوره آشکار می‌شود. در کنار چنین روایاتی که حاکی از افزایش بی‌رویه نرخ مسائل و گناهان است، مواردی نیز بر تقویت روحیه دستۀ اندکی از مؤمنان اشاره دارد که در این شرایط از عمق نگاه و بصیرت بیشتری برخوردار می‌شوند.

سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ وَالآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ؛
(کلینی، ۱۳۶۵: ج ۹۱، ۹۱)

از امام سجاد عليه السلام درباره توحید پرسیده شد و ایشان فرمود: خداوند می‌دانست در آخرالزمان اقوام متعمقی خواهند بود؛ به همین دلیل «قل هو الله احد» و آیاتی از سوره مبارکه حدید را نازل کرد.

جمع میان دو دسته از روایات ماثوره، بر این امر دلالت دارد که جریان غالب در دوران آخرالزمان، همراه با افزایش نرخ مسائل، گناهان و بی‌مبالاتی هاست؛ اما در کنار این روند، عده‌ای نیز به فهم بهتر و بیشتر نایل می‌شوند و حکومت صالحان را برپا می‌سازند. شکل‌گیری چنین وضعیتی موعودی در سطحی جهانی، حاکی از تحول شرایط اجتماعی و سیاسی است که زمینه بروز نیاز و ایجاد آن را فراهم کرده است. در روایات بسیاری تحقق و تعیین اجتماعی یافتن برخی از اهداف و آموزه‌ها به زمان قیام موعود موکول شده است. شیبانی در نقلی از امام صادق عليه السلام درباره برخی از مشکلات و مسائل مالی مواردی را طرح می‌کند تا جایی که ایشان به این جا می‌رسند:

فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَكُونُ حَتَّى يَأْتِيَ قَائِمًا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ (همو: ج ۵: ۱۳۲)

چنین چیزی [محقق] نمی‌شود تا این که قائم ما قیام نماید.

سیاق روایات مذکور حاکی از آن است که شرایط برای تحقق برخی از آرمان‌های مذهبی و الهی فراهم نمی‌شود مگر زمان فرارسیدن قیام موعود.

هنگامی که این دسته از روایات را در کنار مواردی قرار می‌دهیم که شرایط عصر ظهور را

۱. متن روایت چنین است: «يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَتَّبِعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ يَنْفَرُونَ وَ يَتَنَسَّكُونَ خُدَاءَ سُفَهَاءٍ لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْيًا عَنْ مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الصَّرَرَ... إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تَقَامُ الْقَرَائِصُ هُنَالِكَ يَنْتَمِ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ فَيَعْمَهُمْ بِعِقَابِهِ فَيَهْلِكُ الْأَبْرَارُ فِي دَارِ الْفُجَارِ وَ الصَّغَارُ فِي دَارِ الْكِبَارِ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تَقَامُ الْقَرَائِصُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَجَلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تَرُدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ».

همراه با افزایش بیش از حد ظلم و ستم توصیف می‌کند، باید به وجهی خاص دست یابیم تا بتوانیم امکانات جامعه مدرن به منظور تحقق احتمالی جامعه موعود از منظر اسلامی را بهتر تبیین نماییم. دوره پیش از آن که از آن به «آخرالزمان» تعبیر می‌شود، همراه با افزایش بی‌رویه نرخ مسائل و مشکلاتی است که تا پیش از آن نیز رواج نداشته است. در زمان امامان قبل از امام موعود نیز گناه و جرم وجود داشت، اما در توصیفات ایشان وضعیت این دوره بسیار خاص و حادث توصیف شده است (همو: ۵۵؛ طوسی، ۱۳۶۵: ج ۶، ۱۸۰).

با این حال، باید ذللی باشد که صرفاً عده اندکی از صالحان و مؤمنان زنده بتوانند در این عهد همزمان با قیام موعود به شکل‌گیری جامعه آرمانی یاری رسانند. به عنوان یکی از احتمالات و زمینه‌های ممکن می‌توان قواعد و زمینه شرایط جوامع مدرن را جست‌وجو کرد که گرچه در آن‌ها نرخ مسائل و مشکلات به نحو معنادار و فزاینده‌ای افزایش یافته، اما در کنار آن سازمان اجتماعی نیز به گونه‌ای بسط یافته و ناتوانی بشر به قدری گسترش پیدا کرده، که ظرفیت لازم به منظور شکل‌گیری جامعه‌ای جهانی با زمام‌داری صالحان می‌تواند تسهیل شود. آنچه به منظور فهم چنین قواعد و زمینه‌هایی در شرایط کنونی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، قواعد جامعه‌شناسانه‌ای است که در صدد توضیح و کشف چنین مواردی است. همان‌گونه که گذشت، جامعه‌شناسان کلاسیک (از جمله: دورکیم و وبر) بر شرایط کنونی در جوامع مدرن توجه صریح و مشخص داشتند. آنچه اساساً می‌توان از این رویکرد برای فهم شرایط مذکور استفاده کرد، معما و تناقضات جامعه مدرن است که مورد تأکید این دسته از جامعه‌شناسان بوده. افراد استقلال و تمایز فردی بیشتری یافته‌اند، اما در سازمان‌های اجتماعی پیچیده‌تر در سطحی جهانی به یکدیگر متصل شده‌اند. فردگرایی فزاینده منجر به بروز مسائل و مشکلات بسیار زیادی شده و از سوی دیگر راه حل آن نیز باید در سطحی جهانی دنبال شود. نیازمندی به سازمان کلان اجتماعی که بتواند در این سطح، مسائل و مشکلات را برطرف کند یا کاهش دهد، در چنین شرایطی قابل درک است. بنابراین، می‌توان گزاره‌های اسلامی مذکور را در این زمینه مورد تحلیل قرار داد. گرچه ظلم، ستم، جرم و گناه افزایش می‌یابد، اما در عین حال زمینه برای شکل‌گیری سازمانی در سطح جهانی تسهیل شده است. از منظر اسلامی، ساماندهی چنین شرایطی نیز توسط گروه‌های اندکی صورت خواهد گرفت که در زمره صالحان این دوره هستند و توانسته‌اند علی‌رغم شرایط بغرنج، دین خود را حفظ کنند و دامان خویش را از آلودگی به گناهان مبرا نگاه دارند. از این رو، دوگانگی ظاهری که در روایات اسلامی در توصیف دوره «آخرالزمان» بیان شده، قابل فهم و تبیین می‌گردد.

همان طور که اشاره شد، از منظر اسلامی جامعه موعود در شرایطی جهانی امکان شکل‌گیری دارد تا مشکلات عمومی را کاهش دهد. زمام‌داری چنین شرایطی نیز از این منظر، با صالحان مقید به آموزه‌های مذهبی است. مذهب در شرایط معاصر، از جمله قدرتمندترین ابزارهای ممکن برای کنترل حیات اجتماعی و پیش‌گیری از ناپه‌نجاری‌هاست. این امر نیز از جمله قواعد جامعه‌شناختی است که برخی جامعه‌شناسان کلاسیک به آن توجه کرده‌اند.

و بر از جمله ایشان است که در تحلیل شرایط مدرن و دلایل بروز تغییرات عمده در اروپای غربی، به ویژه در حوزه اقتصادی، مذهب را زمینه‌ساز چنین امری می‌پندارد. از نظری بدون شک، رهایی از سنت‌گرایی اقتصادی، عامل مهمی به نظر می‌رسد که باید تمایل به شک در سنت مذهبی و قیام علیه مراجع سنتی را تقویت کند، اما باید نکته‌ای را که امروزه غالباً فراموش می‌شود، به خاطر داشت: رفورماسیون - نهضت اصلاح کلیسا - نه به معنای حذف کامل سلطه کلیسا بر زندگی، بلکه به معنای جایگزین ساختن شکل جدیدی از سلطه به جای شکل قبلی بود. آن‌چه اصلاح‌طلبان را در پیشرفته‌ترین مناطق اقتصادی به شکوه وامی داشت، نه شدت نظارت کلیسایی - مذهبی بر زندگی، بلکه ضعف آن بود (و بر، ۱۳۸۵: ۴۲-۴۳).

به عبارت دیگر، نوعی اخلاق مذهبی (پروتستانی)، زمینه را برای وقوع تغییری در این سطح به منظور سرمایه‌گذاری اقتصادی برای سود بیشتر و تحمل هزینه‌های آن فراهم کرد. بدو امر، ممکن است چنین به نظر آید که انسان مدرن برای دست‌یابی به لذا‌یذ مادی بیشتر، به صورت عامدانه و از پیش فکر شده، دست به چنین تحول عظیمی زد. این در حالی است که اصلاً ماجرا را نباید چنین فهم کرد. اصلاحات مذهبی در حوزه پروتستان منجر به تقویت اخلاقی شد که متناسب با آن، انسان‌ها، خود را موظف می‌دیدند تا برای برگزیده شدن توسط خداوند و دست‌یابی به سعادت ابدی، تلاشی دایمی برای آبادانی و عمران دنیا مصروف دارند تا شایسته انتخاب شوند. از این جهت، اخلاق پروتستانی اقتضا می‌کرد تا انسان‌ها برای رستگاری همیشه در حال دخل و تصرف در طبیعت و سرمایه‌گذاری برای دست‌یابی به سود بیشتر باشند. چنین عقبه اخلاقی به تدریج، با بروز تغییرات مدرن، از دست رفت و دچار نقض غرض شد (Weber, 2001).

مذهب، مهم‌ترین نیرویی است که همچون گذشته می‌تواند در سطحی وسیع منجر به تغییر شود. این تغییر از منظر اسلامی، به جامعه‌ای عام و جهان‌شمول منجر می‌شود که عهده‌داری آن، وظیفه صالحان است. نکته مهم، توجه به روال طبیعی در بروز تغییرات

تاریخی و اجتماعی از منظر ادیان جهان شمول از جمله اسلام است. تغییر شرایط، بدون توجه به زمینه‌های تاریخی و اجتماعی ممکن نیست. از این منظر، یکی از امکانات تاریخی و احتمالات آتی، زمینه‌ای است که شرایط مدرن تسهیل کرده است. همان‌طور که اشاره شد، زمینه برای تغییر چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم توسط افراد بدون توجه به زمینه‌ها قابل تحلیل نیست.

تاریخ به ما می‌آموزد که انسان دل‌بخواخانه تغییر نمی‌کند؛ او با شنیدن ندای پیامبران ملهم، به اراده خویش، خود را دگرگون نمی‌کند؛ به این دلیل که هر تغییری، چنانچه با نهادهای موروثی گذشته در تضاد باشد، ناگزیر، سخت و طاقت‌فرساست. در نتیجه، تغییر تنها در واکنش به مقتضیات ضروری رخ می‌دهد. برای تحقق یافتن تغییر، کافی نیست که تغییر مطلوب به نظر رسد، بلکه باید محصول تغییرات درونی کل شبکه روابط علی‌گوناگونی باشد که موقعیت انسان را تعیین می‌کند (دورکیم، ۱۳۸۱، به نقل از: تامپسن، ۱۳۸۸: ۱۵۶).

نتیجه

شکل‌گیری جامعه مدرن در اثر بروز تغییرات عمده در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و ارتباطی، قواعد جامعه‌شناختی خاص خود را برای فهم آن می‌طلبد. این فهم و بصیرت جدید باید متکفل بحث از عوارض موضوع تازه نوظهور شود. به نظر می‌رسد شناسایی قواعد جامعه‌شناختی مربوط به شرایط مدرن، زمینه را برای فهم مناسب‌تر امکانات تاریخی برای تحقق جامعه موعود از منظر اسلامی فراهم می‌کند. این امر از آن رو اهمیت دارد که سازوکار مدرن و قواعد یاد شده، کلید اصلی فهم وضعیت پروبلماتیک در زندگی معاصر را به دست می‌دهد. زندگی مدرن از یک سو، موجب شده است ساخت اجتماعی دچار تمایز شود و گروه‌های انسانی در هر یک از حوزه‌های تخصصی خود، محدود گردند. همین امر، حیات اجتماعی را به زیست‌واره‌ای بدل می‌کند که هریک از اجزای آن با دیگری ارتباط متقابل دارد؛ به گونه‌ای که نیازهای هریک از بخش‌ها را دیگری برآورده می‌کند. وابستگی دو سویه میان اجزا، منجر به شکل‌گیری وضعیت شبکه‌ای میان خرده‌نظام‌ها و عناصر اجتماعی می‌شود. انسان‌ها به یکدیگر وابسته می‌شوند؛ چون هریک نیازهای دیگری را برآورده می‌سازند. البته به صورت هم‌زمان از یکدیگر نیز مستقل‌تر و آزادتر می‌شوند و فردگرایی رواج بیشتری می‌یابد. معمای اصلی مدرنیته که دغدغه جامعه‌شناسان کلاسیک نیز بود، این است که چگونه می‌شود انسان مدرن وابستگی بیشتری پیدا می‌کند، اما در عین حال، فردگراتر و

آزادتر هم می‌شود؟

همین امر موجب می‌شود تا بروز تغییرات در یکی به دیگری نیز منتقل شود و در صورت ایجاد آسیب یا مسئله، دامنه آن دیگر اجزا را نیز دربر بگیرد. وضعیت شبکه‌ای که در سطحی کلان، همگونی و ارتباط را به وجود آورده است، شکل‌گیری حکومت جهانی را زمینه‌سازی می‌کند. در عین حال، مسائل و ناپهتجاری‌های برآمده از چنین وضعیتی نیز قابل توجه است. آن‌چنان شرایطی که در منابع اسلامی با عبارت «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا» از آن یاد شده است. بسط جوامع شبکه‌ای با بروز وسایل ارتباطی و تخصصی شدن ساخت اجتماعی، امکان همگون شدن و شکل‌گیری جامعه موعود جهانی را فراهم می‌کند، اما در آن واحد، مسائل و ناپهتجاری‌ها نیز در سطحی کلان و جهان‌شمول گسترش می‌یابد. این مسائل می‌تواند همانند آن‌چه در سده بیستم رخ داد، منجر به فجایع انسانی و اخلاقی نظیر جنگ‌های جهانی و نسل‌کشی‌ها شود.

علاوه بر تقسیم کار و تخصصی شدن سازمان اجتماعی که مورد توجه جامعه‌شناسان کلاسیک به‌ویژه دورکیم قرار گرفت، عقلانی‌شدن نیز از جمله قواعد جامعه‌شناختی است که بیانگر یکی از مؤلفه‌های اساسی اوضاع معاصر است. این مفهوم بر خلاف تصور بدوی به معنای آن نیست که فهم انسان مدرن از شرایط زندگی و موقعیت اجتماعی خود به مراتب بیشتر از قبل شده است؛ چون درک انسان بدوی در مقایسه با انسان مدرن در مورد شرایط زندگی، به مراتب، بیشتر است. آن‌چه از این مفهوم مطابق قواعد جامعه‌شناختی مورد نظر است، به سلطه تکنیکال و فن‌آورانه بشر بازمی‌گردد. ابزارهای تکنولوژیک به بشر امکان سلطه و تسخیر هرچه بیشتر طبیعت و ساحت‌های مربوط به آن را داده است و از این جهت، وی می‌تواند رازها و افسون‌های قدیمی را که از ناتوانی او ناشی می‌شد، کنار بزند. همین امر از جهتی امکان شکل‌گیری همگونی در سطحی وسیع و جهانی برای زمینه‌سازی حکومت جهانی را به دست می‌دهد و از سوی دیگر، امکان عام شدن مسائل و فجایع با توسل به تکنولوژی‌های بشری را فراهم می‌کند. بر این اساس، در شرایط جدید می‌توان شاهد گسترش ظرفیت‌های وجودی و تاریخی برای فهم دقیق‌تر امکانات آتی از منظر مکاتب و ادیان موعودگرا از جمله اسلام در زمینه زمام‌داری صالحان در جامعه جهانی بود.

مذهب از جمله عوامل زمینه‌ساز برای بروز چنین تغییرات گسترده مدرنی بود؛ چون بدون پشتوانه آن نمی‌توانست چنین تغییرات ژرفی در ابعاد عینی و ذهنی رخ دهد. همان‌گونه که تجربه تاریخی پروتستانتیسم نشان می‌دهد، در آینده نیز بروز تغییرات تاریخی ژرف به منظور

شکل‌گیری حکومت جهانی صالحان، ممکن است. جامعه شبکه‌ای و قواعد مرتبط با آن، زمینه ایجاد همگونی‌های عام و جهان‌شمول را فراهم کرده و مسائلی را پدید آورده است که تنها با نیروی مذهبی می‌توان آن را مهار کرد. آنچه به عنوان پیشنهاد اصلی می‌توان از این بحث نتیجه گرفت، توجه عمیق به ابعاد ناخواسته جوامع مدرن در شرایط کنونی است. گرچه مسائل و آسیب‌ها در سطح وسیعی گسترش می‌یابند، اما از سوی دیگر ظرفیت‌های ممکن تاریخی به صورت کاملاً متناقض‌نمایی به صورت‌های گوناگونی از جمله شکل‌گیری جامعه موعود گشوده است. همچنین لازم است به ذهنیت کنشگران و توده مردم به عنوان عاملی تعیین‌کننده در تحقق سویه‌های تاریخی مذکور توجه کرد. پیامدهای ناخواسته تغییرات کلان در جامعه معاصر، ظرفیت وجودی بشر را افزایش داده است. به عبارت دیگر، قابلیت برای پذیرش چنین امری به تدریج در حال شکل‌گیری است. اما از سوی دیگر، کنشگران اجتماعی باید قابلیت فوق را به فعلیت برسانند و با ذهنیت خود، به شکل فعالانه‌ای در روند تغییرات مؤثر واقع شوند.

منابع

- ابادری، یوسف، خرد جامعه‌شناسی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۷ ش.
- بودون، ریموند، منطق کنش اجتماعی؛ روش تحلیل مسائل اجتماعی، ترجمه: عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، نشر توتیا، ۱۳۸۳ ش.
- تامپسن، کنت، امیل دورکیم، ترجمه: شنهاز مسمی پرست، تهران، نشر نی، ۱۳۸۸ ش.
- تیلور، چارلز، هگل و جامعه مدرن، ترجمه: منوچهر حقیقی‌راد، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳ ش.
- دورکیم، امیل، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه: باقر پرهام، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱ ش.
- صدوق، محمد بن علی بن حسین، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ش.
- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
- فروند، ژولین، جامعه‌شناسی ماکس وبر، ترجمه: عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، نشر توتیا، ۱۳۸۳ ش.
- کالینیکوس، آکس، درآمدی تاریخی بر نظریه اجتماعی، ترجمه: اکبر معصوم بیگی، تهران، نشر آگه، ۱۳۸۳ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
- گیدنز، آنتونی، چکیده آثار، ویرایش: فیلیپ گسل، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳ ش.
- گیدنز، آنتونی، دورکیم، ترجمه: یوسف ابادری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۸ ش.
- وبر، ماکس، اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری، ترجمه: عبد‌الکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵ ش.
- _____، دین، قدرت، جامعه، ترجمه: احمد تدین، تهران، نشر هرمس، ۱۳۸۷ ش.
- وینچ، پیتیر، ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه، ترجمه: گروه مترجمان، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۲ ش.
- Weber, Max. *The Protestant Ethic Debate & Max Weber's Replies to His Critics, 1907-1910*. Edited by: Chalcraft, David. J. & Harington, Austin. Translated by: Harington, Austin and Shields, Mary. Liverpool: Liverpool University Press 2001.